

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۲، زمستان ۱۳۹۶، ویژه علوم سیاسی

الزام سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۱۰

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۱/۲۵

محمد میثمی فر

چکیده

الزام سیاسی در عمده متون و نوشته‌ها در ضمن بحث مشروعیت سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد. چرایی اطاعت‌پذیری و اینکه «چرا انسان‌ها باید از حاکم در جامعه اسلامی اطاعت کنند؟» از منظر فلسفه سیاسی اسلام با روشی توصیفی تحلیلی پاسخ داده می‌شود. توجیه الزام سیاسی در نظام‌های سیاسی گوناگون متفاوت است. هر نظامی بر اساس اعتقادات و اهدافی که از زندگی اجتماعی سیاسی دنبال می‌کند به نحوی این مسئله را توجیه می‌کند. دیدگاه‌های غیر دینی با اصولی مانند قانون طبیعی یا اراده انسانی در قالب؛ اختیارگرایی، غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی و در مقابل دیدگاه‌های مبتنی بر حاکمیت الهی با تاکید بر مرجعیت الهی در صدد توجیه و تبیین اطاعت‌پذیری از حاکم می‌باشند. رویکردهای مذهبی به ویژه اسلامی، الزام سیاسی را در قالب یک اندیشه‌ی وحیانی و مدعی سیاست‌ارایه می‌کنند و عمل درست را با توجه به محتوای دینی توجیه می‌کنند، در چنین حالتی الزام سیاسی به گونه‌ای الزام دینی می‌باشد؛ یعنی تعهد و تکلیف فرد به متابعت از حاکمیت الهی و قوانینی که از سوی یک مرجع ماورایی طبیعی و توسط واسطه‌ای به مردم ابلاغ گشته است. در فلسفه سیاسی اسلام، با بیان مبانی؛ خداشناسی، انسان‌شناسی و فرجام‌شناسی و گره زدن آن‌ها به یکدیگر لزوم اطاعت از حاکم الهی اثبات می‌شود. با توجه به خصوصیات انسانی و اجتماعی نوع بشر، اثبات حقانیت حاکمیت الهی با براهین عقلی و سعادت‌طلبی ذاتی انسان‌ها اثبات می‌شود. به دنبال توجیه لزوم اطاعت‌پذیری و الزام سیاسی در برابر حاکم الهی، ثمرات و آثار فراوانی در ابعاد فردی و اجتماعی زندگی انسان برای او اثبات می‌گردد. به این ترتیب است که انسان به رغم خصلت آزادی‌خواهانه و میل و گرایش طبیعی به آزادی، خودخواسته و با میل باطنی، خویشتن را در چارچوب این الزامات که به ظاهر نوعی محدودیت است قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: الزام سیاسی (Political obligation)، فلسفه سیاسی (Political philosophy)، مشروعیت (Legitimacy) و آزادی (freedom).

مقدمه

الزام سیاسی از جمله مفاهیم پایه و اساسی در اندیشه سیاسی می‌باشد، که از دو منظر فقه و فلسفه سیاسی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. مطالعه الزام سیاسی در هر یک از دو دیدگاه مذکور، روش‌های متفاوتی دارد. در فقه سیاسی، روش نقلی و با تمسک به نصوص و در فلسفه سیاسی با روش عقلی و شیوه‌ای انتزاعی، بنیادهای فکری و مباحثی چون: غایات، ماهیت، مبانی و ابزارهای حکومت در کسب اقتدار، قدرت و ارتباط فرد و دولت را مورد کنکاش قرار می‌دهد. حکومت یا حاکم بعنوان یک طرف الزام سیاسی در جایگاه مرجع قدرت با ارائه منشأ و مبنای مشروعیت و دیگر مسائل مربوط به آن سعی در اثبات حقانیت خویش و کسب مقبولیت از جانب شهروندان دارد. مردم نیز بعنوان طرف دیگر الزام سیاسی، خود را در مقابل الزام به اطاعت‌پذیری از حاکم می‌بینند و از خود می‌پرسند: چرا و بر چه اساسی باید خود را در چارچوب الزام سیاسی محدود نمایند؟ مبانی مشروعیت حکومت، به کرات در قالب‌های گوناگون مورد بحث قرار گرفته است. اما قسمت دوم الزام سیاسی و سوال مذکور که عنصر تعیین‌کننده‌ای در تحقق‌پذیرش و مقبولیت دولت و در نهایت حصول اقتدار حاکمیت و مشروعیت آن است، کمتر بطور مجزا و مفصل پرداخته شده است. لذا در این نوشتار، تمرکز مباحث، بررسی اطاعت‌پذیری شهروندان از دولت و پاسخگویی به اینکه؛ «از منظر فلسفه سیاسی اسلام چرا مردم ملزم به اطاعت از حکومت می‌باشند؟» خواهد بود.

اهمیت و ضرورت الزام سیاسی

بی‌شک ثبات اقتدار و حاکمیت هر نظام و سیستم سیاسی، مبتنی بر اصول و مبانی است که مانند پایه‌های آن ایفای نقش می‌نمایند. بنابراین اگر برای یک نظام حکومتی

اصول مبنایی متعددی تعریف شود که نقش نگهدارنده را برای آن ایفا کنند، جایگاه شهروندان، همچنین اراده و خواست آنان چه در پذیرش و اطاعت از آن، بی‌شک بعنوان مهمترین عنصر تعیین کننده در قوام اقتدار حاکمیت قابل ملاحظه و دقت نظر است. همچنین پرداختن به مقوله الزام سیاسی و توجیه و تبیین مبانی و چرایی آن بدان جهت ضروری می‌باشد که؛ الزام در درون خویش باید و اجباری نهفته دارد که با طبیعت آزادی خواهانه انسان‌ها منافات دارد. که اگر به طور درست و دقیق چرایی آن تبیین و تشریح شود، این محدودیت برای شهروندان، قابل هضم بوده و با میل و خواست درونی آن به عنوان خیر و مصلحتی (نه به عنوان یک محدودیت) برای خویش قلمداد کرده و می‌پذیرند.

تبیین الزام سیاسی

«الزام (Obliqation) در سیاست، وظیفه افراد برای اطاعت از قوانین کشور خود و پذیرش مرجعیت و اقتدار آن است که مبنای تکلیف سیاسی، نیز قرارداد میان حاکم و مردم یا توانایی دولت برای تامین رفاه شهروندان خود دانسته‌اند.» (دانشنامه دانش گستر، جلد ۲، ص ۷۵۹)

«الزام سیاسی» از مفاهیم پایه در فلسفه سیاسی، و واژه‌ای نسبتاً فنی است. الزام سیاسی را اصطلاحاً «طرح فیلسوفان برای شناسایی و ارتباط دسته‌ای از مسائل مربوط به روابط فرد و نظام سیاسی» (هورتن، الزام سیاسی، ۱۳۸۴ ص ۸۴) تعریف می‌کنند.

ویژگی‌های الزام سیاسی

الف) آزادی عمل انسان را محدود و تکالیف یا تعهداتی را متوجه او می‌سازد.

ب) غالباً نسبت به دیگری است که این دیگری می‌تواند خدا، دولت، جامعه یا شخص دیگری باشد.

پ) انسان برای هر عمل خود نیاز به دلیل معینی دارد و آن را بنابر قاعده خاصی انجام می‌دهد. ما برای آنکه بدانیم چه چیز لازم یا واجب است تا به آن عمل کنیم، نیاز به قواعد و معیارهایی داریم که درستی و نادرستی امور را نشان دهد.

این سوالات در مواجهه با آن مطرح است: ۱- اینکه انسان در قبال چه کسی یا چه چیزی الزام دارد؟ ۲- حدود و ثغور این الزام‌ها چیست؟ ۳- الزامات متصور برای انسان بر اساس چه مبانی و اصولی تبیین و توجیه می‌گردد؟

مبانی توجیه الزام سیاسی در هر جامعه‌ای بر اساس مبانی و اعتقادات مادی یا معنوی رایج در آن متفاوت از جوامع دیگر است. در حقیقت مبنای مشروعیت، خمیرمایه این توجیهات برای فرد است. یک حاکم ابتدا از نظر افراد جامعه باید مشروعیت داشته باشند، تا از او اطاعت کنند.

ماهیت الزام سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام

اینکه الزام سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام برآمده از چیست؟ مسئله‌ای است که در این بخش به آن خواهیم پرداخت. الزام به عنوان یک «باید»، «تکلیف»، «وظیفه» و... امری است که شکل‌گیری و ایجاد آن، باید بر اساس فرایندی از مقولات اختیاری و قابل باور و معمول نزد شهروندان پدید آید.

یکی از ملاک‌ها و مبانی توجیه الزام سیاسی، مرجع صدور تکالیف و الزام‌های اخلاقی و سیاسی است. بر اساس این معیار و انشای تکالیف، دو قسم از الزامات متصور است. اول الزاماتی که مبنای مذهبی و دینی دارند و مبنای صدور آنها مرجعیتی الهی و

غیر مادی است و دیگری الزاماتی که این مرجع صرفاً سکولار است. (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۷۳-۹۲).

شرح‌های مذهبی بر الزام سیاسی که بویژه در قالب مذاهب وحیانی و به طور خاص در این پژوهش، اسلام، ارائه و تبیین می‌گردد، بر مبنای یک فرض صریح و پیشینی؛ یعنی فرض وجود خداوند بعنوان منبع اصلی اقتدار و مرجع احکام الزام‌آور قرار دارد. (مبدأ و معاد) هر نظریه‌ای از الزام سیاسی که بر مبنای یک اندیشه وحیانی، همچون اسلام ارایه شود، عمل درست را با توجه به محتوای دینی آن توجیه می‌کند. در چنین حالتی آن را می‌توان، گونه‌ای الزام دینی نامید؛ یعنی تعهد و تکلیف فرد به متابعت از حاکمیت الهی و احکام شرعی یا قوانینی که از سوی یک مرجع ماورایی (خداوند) وضع، و توسط واسطه‌ای (پیامبر) به مردم ابلاغ گشته است. (مانند آنچه به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی شده و در متن مقدس قرآن انعکاس یافته است) الزام سیاسی خصوصاً به مفهوم دینی آن نیز می‌بایست با عمل درست مرتبط و بر دلایل یا توجیهات اخلاقی قانع کننده‌ای استوار باشد تا فرد مؤمن را به عنوان یک عامل اخلاقی و عقلانی مجاب سازد که «چرا باید از قوانین و دستورات حاکم و حکومت اطاعت کند».

نظریه‌های الزام سیاسی در غرب

الف) نظریه‌های اختیارگرا

این رهیافت حاوی دو ایده «رضایت» و «قرارداد اجتماعی» است که الزام سیاسی را بر پایه رضایت شخصی و تعهد اختیاری توجیه می‌کند، این نظریه عمدتاً از سوی فیلسوفانی که مشربی لیبرالی دارند، مطرح شده است. الزام سیاسی نوعی تعهد خود تقبلی و قراردادی فرض شده و متضمن چنین حکمی است؛ من از نظر اخلاق ملزم هستم از

دولت اطاعت کنیم؛ زیرا؛ خود آن را پذیرفته و تعهد کرده‌ام. چنین تعهداتی ناشی از الزام اخلاقی «وفای به عهد» و کارایی دولت در برآورده ساختن هدف‌های مورد نظر است.

ویژگی اساسی و مشترک این تحلیل‌ها، صرفاً در پی توجید الزام سیاسی بر اساس اقدام انتخابی آزادانه است که افراد بر اساس آن، خود را اخلاقاً به جامعه سیاسی خویش ملزم می‌دانند. (هورتن، ۱۳۸۴، ص ۴۴)

قرارداد به معنای عام آن «توافقی است میان دو یا چند طرف که تعهداتی را برای انجام یا عدم انجام عمل معینی ایجاد می‌کنند» و متضمن حقوق یا تکالیف خاصی است. قائلین به نظریه قرارداد اجتماعی در الزامات سیاسی، بر این باورند که بر اساس قراردادی که بین شهروندان و جامعه سیاسی (حکومت) منعقد شده است، شهروندان خود را مکلف و ملزم به اطاعت می‌دانند.

رضایت یعنی اعلام توافق نسبت به انجام عملی که براساس آن روابط الزام‌آوری بین طرفین بوجود می‌آید.

رضایت و خواست فرد عنصری است که در این ایده، مهم و اساسی است و در واقع به این نکته اشعار دارد که «... هیچ کسی را نمی‌توان بدون رضایت خودش مقهور دیگران کرد» (تیندر، ۱۳۷۴، ص ۸۲)

ب) نظریه‌های غایت‌گرا

غایت‌گرایی یک نظریه اخلاقی و سیاسی است که درست و نادرستی و ارزش هر عملی از جمله اطاعت از دولت را بر حسب نتایج یا اهداف خیر آن عمل می‌سنجد. این گروه الزام سیاسی را به جای نگاه به افعال گذشته، با نگاه به آینده و به جای توجه به تعهد اختیاری الزام‌آور، با نگاه به پی‌آمدهای احتمالی یا اهداف الزام توجیه کند. در این دیدگاه، الزام سیاسی نیز بر پایه نتایج مفید یا غایات ارزشمندی که دولت و جامعه سیاسی می‌تواند برای اعضای خود فراهم کند توجیه می‌شود، لکن، این نظریه‌ها غالباً درباره اینکه

این اهداف و نتایج چیست، و چه چیزی آنها را ارزشمند می‌سازد، با یکدیگر اختلاف دارند. این رهیافت دو شرح اصلی؛ «فایده‌گرایی» و «خیر عمومی» دارد که وجه مشترک هر دو «خیر» است.

اصل بدیهی فایده‌گرایی این است که قوانین و اعمال دولت وقتی اخلاقاً موجه است که بیشترین خرسندی و رفاه ممکن را برای بیشترین تعداد افراد تأمین کند. (هورتن، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰).

ایده خیر عمومی بر این مفروض استوار است که ترتیبات سیاسی و اخلاقی اجتماع می‌تواند به ارتقاء خیر عمومی (خیر اعلی و مشترک فرد و جامعه) منتهی گردد. در این جامعه وظیفه دولت فراهم کردن شرایطی است که این خیر عمومی که آرمان شهروندان است، را محقق سازد تا آنها نیز وظیفه اطاعت پذیری را انجام دهند. (کاپلستون، ۱۳۶۸ ص ۱۹۷)

ج) نظریه‌های وظیفه‌گرا

این تحلیل درصدد بیان الزام سیاسی براساس «ایده وظیفه» است؛ از این‌رو، آن‌را وظیفه‌گرا نامند. این نظریه، الزام سیاسی را بر اساس اصل اخلاقی کلی و یا نظام وظایف اخلاقی توجیه می‌کند. بنابراین، ایده اصلی تشکیل دهنده نظریه‌های وظیفه‌گرایانه، آن است که الزام سیاسی باید بر اساس تحلیلی در باب وظایف توجیه شود که تبیین آن، نه به دلیل تعهدات اختیاری ما باشد و نه صرفاً بر اساس حمایت از خیر یا هدفی ارزشمند. (هورتن، ۱۳۸۴، ص ۹۶)

مبانی الزام سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام

در این بخش به مبانی که بر اساس آن، اطاعت‌پذیری برای انسان توجیه می‌گردد می‌پردازیم. بخشی از آنها به جنبه‌های فردی او (انسان‌شناسی)، بخشی به آفریننده و

خالق او و محیط پیرامون و بخشی هم به هدف و غایت نگرش او بر می‌گردد. قرار گرفتن این مبانی در کنار یکدیگر زنجیره‌ای از استدلالاتی است که فرد را متقاعد به پذیرش الزام می‌کند.

۱- مبانی انسان‌شناسی

ویژگی‌های نهفته در سرشت انسان‌ها بدان جهت که بطور مستقیم یا غیر مستقیم با مباحث اطاعت‌پذیری و توجیه آن دخیل است، قابل توجه و دقت نظر می‌باشد. انسان‌شناسی مقوله‌ای معرفتی است که به بُعد یا ابعادی از وجود انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد یا انسان را بطور کلی مورد بررسی قرار می‌دهد. (رجبی، ۱۳۸۵، ص ۳۸)

انسان به جهت مقام و منزلت و نهایی که برای او متصور است دارای دو بُعد مادی و معنوی و صاحب شرافتی است که به سبب قدرت تفکر و تعقل به وی ارزانی شده است. عنصر کمال‌جویی و سعادت‌طلبی در نوع انسان می‌باشد. انسان با طی مراحل خاص باید حرکت استکمالی خود را آغاز کند و به درجه انسان کامل که هدف خلقت انسان می‌باشد برسد.

موجودیت اجتماعی انسان

انسان موجودی ذاتا اجتماعی و جمع‌گراست. خدایی که انسان را آفریده و زندگی اجتماعی را برای انسان مقرر فرموده، عواملی برای زندگی اجتماعی در فطرت انسان قرار داده که انسان بطور طبیعی و فطری گرایش به زندگی اجتماعی پیدا کند. بنابر این خدا هدفی از آفرینش انسان داشته و آن هدف این است که در سایه زندگی اجتماعی به کمالات انسانی برسد. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند). (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۲۵).

خصلت و فطرت کمال جوی انسان‌ها آنها را جذب اجتماع می‌کند. در مورد زیست اجتماعی انسان چند نکته قابل ملاحظه است:

- انسان بالطبع مدنی است؛

- اجتماعی بودن انسان به جهت وابستگی ارتباطی اوست «یک نفر نمی‌تواند هم خباز باشد هم حمال و هم... بلکه هر فرد باید مسئولیتی را عهده‌دار شود.» (ابن سینا، ۱۳۷۷، ص ۳۱۹)

- لازمه اجتماعات انسانی قانون‌مداری است. انسان در اجتماع، نیازمند و تابع وضع و اجرای قوانین است.

- اجتماع بعنوان ابزار و بستری برای رسیدن به اهداف انسانی است. لذا فلاسفه «یکی از مقدمات برای اثبات حکومت و خصوصاً حکومت دینی را، مفروض دانستن زندگی اجتماعی برای انسان می‌دانند» (ابن سینا، ۱۳۷۷، ص ۳۱۹)

- رسیدن به کمال از طریق اجتماع. «خیر برتر و کمال نهایی، در گام نخست، به وسیلهٔ اجتماع مدینه تحصیل می‌شود... (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ج اول، ص ۲۱۸)

هدف‌مندی زندگی

خداوند حکیم بوده و کار عبث بر او قبیح است. از دیدگاه متکلمان شیعی غرض از خلقت انسان و تکلیف وی تعریض او به ثواب بوده است. از این‌رو آدمی در این دنیا مکلف به تکالیفی است تا با عمل خویش آن نفع عظیم را که جز از طریق انجام این تکالیف میسر نمی‌شود بدست آورد. (بهرزولک، ۱۳۹۳، ص ۱۱۶)

انسان نیازمند مرشد و راهنما

انسان صرفاً با برخورداری از قوه تعقل و تفکر و مدد از آن، نمی‌تواند آینده مطلوبی که سعادت مادی و معنوی، دنیوی و اخروی او را تأمین کند بسازد. نهایتاً انسان می‌تواند به کمک قوه عاقله برخی وجوه مادی و دنیایی خویش را تدبیر سازد و برای رسیدن به کمال حقیقی و ابدی، باید مدد رسانی، ورای عقل و تفکر خویش داشته باشد.

قانون‌پذیری انسان

از آنجا که انسان با دو قوه شهویه و غضبیه خلق شده است و از ظلم و تعددی به حقوق دیگران نیز روی گردان نیست. لذا سعی می‌کند تا با وضع قوانین و مقررات، به تنظیم روابط افراد و رعایت انصاف و عدالت در جامعه بپردازد و زمینه انحراف از اعتدال را از بین ببرد.

فلسفه قانون‌گذاری در جامعه

- ایجاد آرامش و امنیت برای افراد جامعه؛
- جلوگیری از زیاده‌خواهی‌های انسان با حاکم کردن عدل و انصاف؛
- فراهم کردن بستر مناسب برای رسیدن انسان به هدف غایی خود.

دین کامل‌ترین قانون

پس از اثبات لزوم قانون در جامعه، انسان به دنبال شناسایی بهترین و کامل‌ترین قانون خواهد بود. با نگاهی به نظرات فلاسفه و حکمای اسلامی در می‌یابیم که دین از جهت کلیت و وسعت، مشروعیت قانونگذار، اعتبار قوانین الهی، اعتبار مجری قوانین الهی و ضمانت اجرای آن، تنها قانونی است که سعادت بشری را تأمین می‌نماید.

۲- مبانی خداشناسی

مباحث مربوط به خداشناسی از آن جهت که پاسخ مثبت یا منفی به آن، هم جهان بیرون را برای آدمی متفاوت می‌سازد، هم خود انسان در پرتو پاسخی که به این پرسش می‌دهد، جلوه و معنایی دیگر می‌یابد، یکی از اصلی‌ترین مسائل پیش روی انسان و مطرح در مباحث اطاعت‌پذیری است. «جهان با فرض وجود خداوند، حکیمانه و مدبرانه است و هرکاری در آن بر اساس غایت و غرضی صورت می‌گیرد؛ در حالی که جهان بی خدا تراکمی از رخدادهای تصادفی است» (جوادی، ۱۳۷۵، ص ۱۹)

راه‌های خداشناسی

برهان وجوب و امکان

موجودات به حسب فرض عقلی به «واجب‌الوجود» و «ممکن‌الوجود» تقسیم می‌شوند. واجب‌الوجود، در موجودیت خویش به غیر نیاز ندارد و قطعاً چنین موجودی ازلی و ابدی خواهد بود؛ زیرا معدوم بودن چیزی در یک زمان نشان این است که وجودش از خودش نیست و برای وجود یافتن، نیاز به موجود دیگری دارد که، سبب یا شرط تحقق آن است و با فقدان آن مفقود می‌شود. ممکن‌الوجود، موجودی است که خود بخود وجود ندارد و تحقق یافتنش منوط به موجود دیگری است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۵۸)

علت و معلول

هر چیزی که موجودیتش وابسته به غیر باشد را اصطلاحاً «معلول» و آن دیگری را «علت» می‌نامند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۵۸) هر ممکن‌الوجودی نیازمند علت است. ثبوت وجود برای یک موجود یا بالذات است یا بالغیر، اگر بالذات نباشد پس قطعاً بالغیر است. این یک اصل عقلی است که هر ممکن‌الوجودی نیازمند به علت است.

محال بودن تسلسل

«سلسله علل باید منتهی به موجودی شود که خودش معلول نباشد و به اصطلاح، تسلسل علل تا بی نهایت محال است. به این ترتیب وجود واجب الوجود بعنوان نخستین علت که خود بخود موجود است و نیازی به موجود دیگر ندارد ثابت می‌شود» (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۵۸).

خداوند مقصد نهایی

همه هستی‌ها، غیر از واجب‌الوجود، از نهاد ناآرامی برخوردارند و به سوی هستی آغازین و عالی‌تری در تکاپو و حرکت‌اند، تکاپویی همیشگی و هدفمند. در این میان تنها انسان است که از عالی‌ترین هدف آفرینش که همان کمال انسانیت و تقرب به خداوند و خداگونگی است برخوردار است.

حصر حاکمیت در ذات خداوند

حاکمیت به معنای امر و نهی و دستور و فرمان جهت برقراری نظم در نظام سیاسی اسلام مختص به چه کسی است؟

در فلسفه سیاسی اسلام حاکمیت منحصر در ذات باری تعالی است. خداوند قدرت و جایگاه بلامنازع در این خصوص می‌باشد. حصر حاکمیت در خداوند، اساسی‌ترین اصل نظام سیاسی اسلام است. به نمونه‌ای از استدلال عقل نظری (ادراک اموری که با افعال و رفتار انسان ارتباط ندارند. (مثل علم به آسمان و زمین) و عقل عملی (ادراک اموری که مربوط به اعمال و رفتار انسان است (مثل علم به زیبایی عدالت و زشتی ظلم) در اثبات حصر حاکمیت حقه برای خداوند می‌پردازیم.

استدلال عقل نظری بر حصر حاکمیت الهی

مقدمه اول: هیچ موجود ممکنی ذاتاً حق حاکمیت بر دیگر موجودات را ندارد؛ پس انسان از آن جهت که ممکن الوجود است نمی‌تواند بالذات حقی برای حاکمیت داشته باشد و اگر حاکمیتی برای او متصور باشد به تبع تفویض واجب‌الوجود به اوست.

مقدمه دوم: بر اساس قاعده بدیهی یا شبه بدیهی «کل ما بالعرض لابد أن ینتهی الی ما بالذات» حق حاکمیت بالعرض از حق حاکمیت بالذات برخاسته و از آن نشأت گرفته است.

نتیجه: حق حاکمیت در انسان بعنوان یک ممکن‌الوجود باید به حق حاکمیت واجب‌بالذات - یعنی خداوند - برگردد و از آن نشأت گرفته باشد.

استدلال عقل عملی بر حصر حاکمیت الهی

مقدمه اول: شکی نیست که خدای متعال اعلم، اقدر و اعدل است؛ زیرا علم و قدرت و عدل و سایر صفات کمال، عین ذات اوست و ماسوای او آنچه دارند از اوست.

مقدمه دوم: با وجود اعلم، اقدر و اعدل، حاکمیت غیر او، ترجیح مرجوح است بر راجح که عقلاً قبیح است.

نتیجه: برای محکومان، به حاکمیت غیر خداوند اعلم و اعدل و اقدر تن دادن قبیح و غیر عاقلانه است.

تکلیف انسان پس از شناخت حاکمیت حقه الهی

انسان پس از شناخت و ایمان به خدا و یقین به اینکه تنها در سایه اطاعت از او به کمال و سعادت واقعی می‌رسد، باید به دنبال بستری مناسب برای انجام تکالیف و اطاعت‌پذیری از او باشد. بی‌شک در سایه حاکمی که منصوب پروردگار باشد؛ بهترین،

درست‌ترین و کامل‌ترین بستر برای انجام تکالیف است. در این شکل حکومت، از هر جهت شرایط برای انجام تکالیفی که سبب رسیدن به سعادت است، مهیاتر است.

۳- مبانی فرجام‌شناسی

فرجام نیک، نهایت آرزوی انسان در زندگی اجتماعی خویش است. به همین سبب باید در زندگی اجتماعی خویش شرایطی را برگزیند که به خواسته غایی خویش برسد. لذا بین مبحث اطاعت‌پذیری بعنوان بستر و واسطه‌ای برای رسیدن به فرجامی نیکو ارتباط و پیوستگی عمیقی وجود دارد. مبحث فرجام‌شناسی یا سعادت، را به جهت ویژگی‌های خاص نظام سیاسی مطلوب فارابی؛ چون؛ جامعیت فلسفه سیاسی و نظام سیاسی او در تمامی ابعاد؛ روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، غایت‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی و... نقش مقوله سعادت، کمال و... در ضمن فلسفه سیاسی وی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مفهوم شناسی

«سعادت غایت مطلوبی است که همه انسان‌ها مشتاقانه خواهان آن هستند و با تلاششان بسوی آن حرکت می‌کنند، زیرا سعادت (کمال) برترین خیرات است و همه انسان‌ها خیرخواه و کمال‌طلبند. بنابراین فطرت کمال‌طلبی، آنها را بسوی سعادت می‌کشاند.» (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۴۴)

نظام سیاسی و سعادت

نظام سیاسی با سطوح مختلف (مدینه فاضله، امت فاضله و معموره فاضله) که مورد نظر فارابی، همگی در رسیدن به سعادت لازم و هر کدام نقش مهمی در تحصیل و وصول به آن دارند. آن مدینه‌ای که مقصود حقیقی از اجتماع در آن، تعاون بر اموری است که

موجب حصول سعادت آدمی است، مدینه فاضله است و امتی که همه مدینه‌های آن برای رسیدن به سعادت تعاون کنند، امت فاضله است و معموره فاضله آن هنگام تحقق می‌پذیرد که همه امت‌هایی که در آن زندگی می‌کنند برای رسیدن به سعادت تعاون نمایند. فی‌المجموع، سعادت بعنوان محور در اندیشه وی مطرح و نظام‌های سیاسی که او مطرح می‌کند نیز با این معیار سنجیده می‌شود.

نقش رهبری

«ملک در حقیقت کسی است که غرض و مقصود از صناعت زمامداریش که با آن تدبیر مدینه‌ها را می‌کند این است که خود و اهل مدینه را به سعادت واقعی برساند و این غایت «مهنة الملكیه» و مقام زعامت است. بنابراین رهبر مدینه فاضله باید «اکملهم سعادة اذا كان هو السبب فی أن یسعد اهل المدینه» چون او موجب تحصیل و وصول اهل مدینه به سعادت است خودش باید از کامل‌ترین سعادت برخوردار باشد» (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۵۰)

سعادت بعنوان مهمترین خواست و هدف انسان در زندگی مطرح و تمام بخش‌های نظام سیاسی با این شاخص تعریف و تبیین می‌گردد. فی‌الواقع چینش و انتخاب این عناصر نظام همگی باید با خصوصیات و روشی باشد که فرجام نیکی که محور زندگی بشری است را تأمین نماید.

مسائل الزام سیاسی

مشروعیت

به طور کلی مشروعیت، توجیهی از حاکمیت، حق فرمان دادن و لزوم اطاعت کردن است. به عبارت دیگر، مشروعیت در فلسفه سیاسی اسلام، پاسخ به این پرسش است که چرا عده‌ای حق فرمانروایی و برخی دیگر ملزم به اطاعت هستند. همچنین مشروعیت به

معنای قانونی بودن است یعنی از آنجا که وجود حکومت، ضرورت عقلی و شرعی دارد و اساس آن بر این است که فرامینی از مقامی صادر شود و دیگران به آن عمل نمایند؛ بنابراین، قوام حکومت به حاکمان و مردم آن است اما آیا مردم از هر دستوری باید اطاعت نمایند و هر شخص یا گروهی حق دستور و فرمان دادن را دارد؟

لزوم بحث پیرامون مشروعیت در ضمن مبحث الزام سیاسی، به جهت پیوندی است که ضرورتاً بین دو مقوله مشروعیت حکومت و لزوم اطاعت از آن وجود دارد. الزام و اطاعت پذیری زمانی برای افراد و شهروندان درون یک حاکمیت موجه و پذیرفتنی خواهد بود که مشروعیت آن بر اساس ملاکها و معیارهای عقیدتی‌شان اثبات شده باشد.

برخی نظریه‌های مشروعیت حکومت

اینکه یک حکومت بر اساس چه خواستگاه‌هایی مشروع قلمداد می‌گردد، نظریات متعددی مطرح است.

نظریه قرارداد اجتماعی

قراردادگرایان، مشروعیت حکومت را از قرارداد اجتماعی می‌دانند. یعنی بین شهروندان و دولت، قراردادی منعقد شده که بر اساس آن، شهروندان، خود را ملزم به پیروی از دستورات حکومت می‌دانند و در مقابل، حکومت هم متعهد است که امنیت، نظم، و رفاه شهروندان را فراهم سازد.

نظریه سعادت یا ارزش‌های اخلاقی

بر اساس این دسته از نظریه‌ها، مشروعیت یک حکومت در گرو آن است که حکومت برای سعادت افراد جامعه و برقراری ارزش‌های اخلاقی آن تلاش کند؛ بنابراین، منشأ الزام‌آوری و مشروعیت، این است که حکومت به دنبال سعادت مردم است.

نظریه مرجعیت امر الهی یا حکومت الهی

در این تحلیل، معیار مشروعیت حکومت، حق الهی و امر اوست که مشروعیت حکومت‌ها به نحوی فرا انسانی است و از مرجعیتی بالاتر، حق فرمان دادن و اطاعت کردن آمده است عمدتاً حکومت‌های دینی در این چارچوب، قابل تحلیل است. این ایده، شرح‌های مذهبی الزام سیاسی که مشروعیت قدرت سیاسی و اطاعت از آنرا عموماً با توسل به ایده حاکمیت الهی و با فرض پیوند مذهب و دولت توجیه می‌کند، از دیرباز مطرح بوده و اشکال مختلفی به خود گرفته که مشهورترین آنها نظریه حق الهی یا حاکمیت الهی است. این نظریه بر این فرض استوار است که قدرت از سوی یک منبع الهی و مافوق بشری به حاکمان تفویض شده و باید از حکومت اطاعت کرد؛ زیرا خداوند چنین مقرر کرده است. بدین‌سان، یکی از متفرعات چنین فرضی، توجیه اطاعت از حاکم به عنوان یک تکلیف مذهبی است. (خراسانی، ۱۳۸۸)

مبانی مشروعیت حکومت دینی

حق حکومت و تعیین حاکم در حکومت دینی از آن خداوند است به این بیان که: لازمه پیش فرض‌های دین، این است که اوامر و نواهی و جعل و نصب‌های خداوند را در این مقام رعایت کنیم. خدایی که خالق همه آسمان‌ها و زمین و ساکنان آنهاست، از هر کس دیگری محق‌تر به تعیین حکومت و حاکم است و باید فرامین او را در این زمینه اطاعت کرد. (لاریجانی ۱۳۸۸ (Ensanni.ir)). در بستر یک جامعه دینی و با پیش فرض ایمان، اوامر الهی، مورد الزام به اطاعت است. حکم عقل به لزوم اطاعت از اوامر و نواهی الهی، مطلق است و مشروط به هیچ قیدی نیست. انسان به جهت فلسفه وجودیش، خواهان شرایطی است که او را به هدف غایی‌اش برساند. انتخاب و قرار گرفتن در حکومتی دینی و اطاعت از اوامر و نواهی الهی، انسان را به این خواسته و هدفش؛ یعنی سعادت و کمال حقیقی می‌رساند. قرب به حق تعالی عالی‌ترین کمال برای انسان است.

اطاعت از اوامر و نواهی الهی از جمله در تعیین نوع حکومت و حاکم از نظر اخلاقی، واجب است.

در اسلام مبنای مشروعیت حکومت و حقانیت آن از طرف خداوند متعال است و فقط اوست که درباره حق حاکمیت تصمیم می‌گیرد. بر اساس اندیشه شیعی حکومت از طرف خداوند به انبیاء و سپس به امامان و پس از آن به علما واگذار شده است و در زمان غیبت کبری، علمای آگاه به زمان و عادل و با تقوی امکان برقراری حکومت اسلامی را دارند. (اکبری، ۱۳۸۴ ص ۱۳۱)

مشروعیت در اسلام فقط شامل مشروعیت الهی است و اطاعت بی‌چون و چرا باید از خداوند انجام شود و در حیطة حکومت و حاکم نیز تنها اطاعت و تبعیت از نظام با حاکمی واجب و توجیه پذیر است که منصوب خداوند باشد.

امام خمینی در مواضع متعددی به مبنای مشروعیت الهی تصریح کرده است، از جمله در کتاب کشف الاسرار در این باره می‌نویسد:

«کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانونگذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند. اما قانون همان قوانین اسلام است که وضع کرده و پس از این ثابت می‌کنیم که این قانون برای همه و برای همیشه است» (موسوی خمینی ۱۳۸۷، ص ۱۸۴)

و در کتاب ولایت فقیه در این باره می‌نویسد:

«...حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و همه افراد تا ابد باید تابع قانون باشند.» (حسینی، ۱۳۸۱،

ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

به فعلیت رسیدن الزام سیاسی در واقع با نگاه به مشروعیت یا عدم آن توجیه و محقق می‌گردد و بین این دورابطه‌ای مستقیم و لازم و ملزومی وجود دارد. به این نحو که، فلسفه سیاسی اسلام، ابتدا با نگاه و سنجش حکومت از حیث اعتبار و مشروعیت و تطابق آن با موازین و معیارهای درون دینی خویش، حکم به الزام و تکلیف شهروندان بر اطاعت از آن می‌کند. و در مقابل عدم مشروعیت مساوی با عدم لزوم اطاعت است.

آزادی

برای هر نوع از آزادی باید حد و مرزی مشخص و معین شود اگر آزادی بی‌حد و مرز و بدون هیچ شرایطی باشد باعث بی‌نظمی و تجاوز به حقوق دیگران می‌شود. در جامعه، کسی که حدود آزادی را تعیین می‌کند باید دارای صلاحیت و مشروعیت باشد و این مرجع صالح کسی جز حکومت مشروع نیست. در واقع شهروندان آزادی‌های مشروع خویش را در چارچوب الزاماتی که در برابر حکومت دارند اعمال می‌کنند و این آزادی‌ها معتبر و قانونی است و اگر از حدود الزامات و قوانین تجاوز کند باعث تعدی و تجاوز به حقوق دیگران می‌شود. به تعبیری آزادی تا جایی مشروع است که موجب سلب و خدشه به آزادی دیگران در جامعه نشود. لذا قرار گرفتن در چارچوب اطاعت‌پذیری نه تنها تضییع حق آزادی افراد نیست که در مسیر احقاق حقوق انسانی در جامعه می‌باشد.

پیامدهای الزام سیاسی در فلسفه سیاسی اسلامی

آثار فردی

امنیت

یکی از مهم‌ترین آثار و پیامدهایی که انسان از پذیرش الزام به قوانین مذکور دنبال می‌کند، احساس آرامش درونی است. امنیت اولین و مهمترین فاکتوری است که در ایجاد

آرامش نقش دارد. الزام و پذیرش اطاعت از حاکمیت، حق برخورداری از امنیت و به تبع آن آرامش را برای شهروندان در پی خواهد داشت. ضوابط و مقرراتی که در یک نظام وضع می‌گردد، با کارویژه‌های بازدارنده و کنترل کننده، بسیاری از رفتارها و غرایز حیوانی و خودخواهانه و زیاده طلبانه انسان‌ها را کنترل و امنیت را به دنبال خواهد داشت.

عدالت و آرامش در زندگی افراد

زمانی که شخص خود را در اجتماع و در میان دیگر افراد می‌بیند یکی از مهمترین دغدغه‌هایش این خواهد بود که چگونه باید از حق و حقوق خود در برابر دیگران دفاع کند. چگونه می‌تواند از حقوقی مساوی و عادلانه در برابر دیگر افرادی که به عللی می‌توانند از او توانمندتر باشند برخوردار شود. عدالت و برخورداری از حقوق مادی و معنوی یکسان در اجتماع خواست و مطلوب هر فردی است. پذیرش الزامات سیاسی و قرار گرفتن در سایه حکومتی که از همه جهت مورد اطمینان است ضمانتی برای تأمین امنیت و ایجاد آرامش در اجتماع برای هر شهروندی است. بی شک انتظار عدالت در سایه حاکمی که عادل است امری طبیعی خواهد بود.

بسترسازی هدایت و سعادت

انسان دین‌مدار سعادت خویش را صرفاً مادی و این دنیایی نمی‌داند. قطعاً رسیدن به هر مطلوب نیاز به شرایط و بستر مناسبی دارد و رسیدن به سعادت غایی مطلوب آدمی نیز از این قاعده مستثنی نیست. اطاعت پذیری از حاکمی که هدفمندی، سرلوحه کردارش می‌باشد، زمینه‌ساز بستری برای رسیدن به سعادت اخروی خواهد بود. نظام، حاکم و قوانین الهی شرایط هدایت و طی طریق سعادت را برای انسان تسهیل خواهد کرد.

آثار اجتماعی

انسجام درونی جامعه و تقویت پیوندهای اجتماعی

افراد با گرد آمدن در نظام سیاسی واحد دینی، با مبانی و اصولی مشترک، اهداف و غایاتی مشترک و نیز خطامش و روشی مشترکی که برگرفته از فلسفه سیاسی دینی او هست. خود را در چارچوب قوانین حکومت و اطاعت از حاکمیتی که برخاسته از آن اشتراکات است، محدود و ملزم کرده‌اند. یکی از لوازم چنین نظامی با خط مشی واحد، انسجام و پیوستگی آن اجتماع است. اتحاد، همبستگی و همدلی زمانی بین افراد ایجاد می‌گردد که آنها بر محوری واحد گرد آمده باشند و الزام تحت لوای حاکمیت الهی، وجه مشترکی است که این مهم را فراهم می‌کند.

مقبولیت مردمی

بعد از آن که حکومت در مقام ثبوت، مشروعیت الهی پیدا کرد، در مقام اثبات و تحقق خارجی نیازمند مقبولیت و اطاعت پذیری مردمی می‌باشد. بنابراین، حکومت متکی بر آراء و خواست عمومی است؛ یعنی اگر عموم مردم با حکومتی که حتی از مشروعیت الهی برخوردار است، مخالفت کنند، اسباب تحقق آن، که مقبولیت است، از آن سلب می‌گردد و طبیعی است که مسبب بدون سبب، در خارج محقق نمی‌شود.

سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی چیزی است که در روابط یا شبکه‌های خود با دیگر افراد داریم. (خاکبازان، ۱۳۸۴، ص ۲۸).

افراد وقتی در یک اجتماع از سرمایه اجتماعی برخوردار می‌گردند، می‌توانند به اهداف و بهره‌هایی برسند که بدون این سرمایه دست یافتن به آنها ممکن نیست. بسیج افراد در قابل گروه، و قرار گرفتن در یک انجسام حکومتی خود یک سرمایه و ارزش ایجاد می‌کند

که خیر عمومی برای آنها در بر دارد. سرمایه اجتماعی زمانی ایجاد می‌شود که روابط بین افراد دارای تغییر و تحولات شود. افراد بر اساس اعتقادات یا خواسته‌ها و اهدافی گرد هم جمع می‌شوند و سرمایه اجتماعی بدست می‌آید و این گروه به سبب وفاداری و اعتماد شدیدی که بینشان حاکم است، می‌توانند کارهای بسیار بزرگ‌تری در مقایسه با فرد فرد افراد یا گروه‌های کوچک یا فاقد وفاداری و اعتماد انجام دهند.

سرمایه اجتماعی در خود کنشگران و فردیت آنان شکل نمی‌گیرد، بلکه جایگاه عمومی است. سرمایه اجتماعی ملک شخصی افرادی که از آن سود می‌برند نیست، زیرا به خیرخواهی، نوع پرستی و عطوفت و کرامت سایرین بستگی دارد.

در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی، همبستگی و اتحاد یکی از بهترین و بزرگ‌ترین منافع است که به ثمر می‌رسد. همبستگی خود سرمایه و منفعت ارزشمندی است که در حاکمیت برای رسیدن به اهداف جامعه سیاسی الهی می‌توان از آن بهره گرفت. منفعتی که در فلسفه سیاسی اسلام بسیار بر آن تأکید شده و بر حفظ همبستگی، اتحاد و یکپارچگی بسیار مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است (و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند.) (آل عمران آیه ۱۰۵)

بسیاری از اهداف حاکمیت الهی و جامعه سیاسی اسلام در سایه همبستگی و اتحادی که بواسطه گرد آمدن زیر بیرق حکومت الهی و الزام و اطاعت پذیری از آن صورت می‌گیرد به دست می‌آید.

اعتماد اجتماعی

اعتماد مقوله‌ای است که بطور مستقیم به الزام سیاسی مرتبط می‌باشد و به نحوی با یکدیگر لازم و ملزوم می‌باشند. اعتماد عبارت از تمایل به خطرپذیری در بطن اجتماع، بر اساس حس اعتماد به دیگران است. به این شکل که دیگران بر اساس انتظار ما پاسخ

داده و به روش‌های حمایتی دو جانبه عمل خواهند کرد و یا لاقلاً این که قصد آزاده‌ی ندارند.

اعتماد اندوخته‌ای است که بین افراد با یکدیگر یا افراد با یک سازمان یا ساختار سیاسی اجتماعی ایجاد می‌شود تا در زمان لازم از این اندوخته استفاده شود. از سوی دیگر، بی‌اعتمادی به معنای خطرناک دانستن برقراری ارتباط با دیگران است که در ذهنیت و رفتار جلوه‌گر است. (ردایی، ۱۳۸۹، ص ۷۳)

یکی از سطوح اعتماد، اعتماد بین مردم و دولتمردان است. اگر بین آنها اعتماد متقابل وجود نداشته باشد و هر کدام خود را جدای از دیگری بدانند، دیری نخواهد پایید که بساط حکومت و اجتماع آنان برچیده خواهد شد.

در حکومت الهی که حاکم واقعی خداوند است و در اعلی درجه شایستگی قرار دارد، در زمین و برای مدیریت و رهبری انسان‌ها نیز شایسته‌ترین افراد را منصوب می‌کند. بنظر شیعه، امام و جانشین پیغمبر که زعامت کشور اسلامی را بعهدده دارد، شایسته‌ترین فرد روی زمین است که از جمیع فضائل علمی و اخلاقی و غیره در درجه کمال و عصمت برخوردار است. چنین شیوه حکومت و سیستم علمی و فکری ملت را نسبت به دولتمردان و مسئولین امور، تا آنجا خوشبین و علاقمند می‌کند که از هیچ نوع همکاری با آنها دریغ نخواهد ورزید و به آنها اعتماد کامل خواهد داشت. (قربانی، ۱۳۶۸، ص ۷ و ۸)

تقویت ضمانت اجرای قوانین

وقتی الزام به عنوان تعهد یا وظیفه‌ای اخلاقی برای شهروندان قلمداد گردید، آنها بر پایه دلایل یا توجیهات اخلاقی و عقلانی از قوانین اطاعت می‌کنند، نه به خاطر ترس از مجازات. چنین الزامی، بر اعتقاد شهروندان به حقانیت مرجع صدور قوانین متکی است.

پیامدهای عدم الزام سیاسی

بی‌نظمی و هرج و مرج

اگر بنا باشد در حکومتی از حاکم و زمامدار در سطح عموم اطاعت نشود و مردم و به ویژه آنان که جزء بازوان اجرایی او هستند گوش به فرمان نباشند، نظام اجتماعی مختل می‌شود و بی‌نظمی و هرج و مرج و تجاوز به اموال و نوامیس و حقوق، خواب و آرامش را از همگان می‌گیرد. یکی از مهمترین فوایدی که الزام به حاکمیت الهی دارد برقراری نظم در تمام جنبه‌های مادی و معنوی زندگی فردی و اجتماعی شهروندان است. لذا نقطه مقابل آن، می‌تواند زمینه‌ساز بی‌نظمی و به هم ریختگی حیطه‌های مختلف اجتماع و ضرر و زیان‌های مادی، معنوی، جانی و... در اجتماع باشد.

ناکامی و شکست

عدم اطاعت‌پذیری از حاکم الهی، ثمره‌ای جز شکست و ناکامی ندارد. در تاریخ اسلام فراوان مشاهده می‌شود که هرگاه مسلمانان گوش به فرمان رهبر خویش بودند کارشان با موفقیت‌ترین می‌شد، ولی هرگاه به عللی مخالفت می‌کردند ناکام می‌گشتند.

تفرقه و اختلاف

حاکم الهی در نظام اسلامی به منزله‌ی بند تسبیحی است که دانه‌های متفرق آن را متحد و منسجم و مانع تفرقه آنها می‌شود. حال، اگر بنا باشد رهبر مورد اطاعت قرار نگیرد و مردم با التزام و تعهد در برابر او بر گرد شمع وجودش جمع نشوند، اتحاد و انسجام آنها خدشه‌دار می‌گردد و نزاع و درگیری رواج می‌یابد.

نتیجه گیری

الزام سیاسی به عنوان هنجاری که آزادی عمل انسان‌ها را در نظام سیاسی محدود می‌سازد، نیازمند توجیه و تبیین عقلانی برای پذیرش و مقبولیت است. این توجیحات با توجه به نوع نگرشی که در نظام‌های مختلف سیاسی وجود دارد متفاوت است. یکی از ملاک‌ها و مبانی مهم در توجیه الزام سیاسی، مرجع صدور این الزامات و تکالیف اخلاقی و سیاسی است. بر این اساس، دو قسم از الزامات یکی با مبنای مذهبی و دینی و با مرجعیتی الهی و غیر مادی و دیگری با مرجعی صرفاً مادی و سکولار متصور است.

شرح‌های مذهبی و بطور خاص اسلام در این پژوهش، بر مبنای یک فرض صریح و پیشینی؛ یعنی وجود خداوند، بعنوان منبع اصلی اقتدار و مرجع احکام الزام‌آور قرار دارد. بر طبق مبانی مختلف انسان‌شناسی، خداشناسی و فرجام‌شناسی، شهروندان الزام در برابر این منبع اقتدار را توجیهی معقول برای رسیدن به فرجام و غایتی سراسر خیر و سعادت می‌یابند و خودخواسته بدان تسلیم و رضا می‌باشند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، الهیات نجات، ترجمه یحیی یثربی، چاپ اول، تهران انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
۳. اکبری کمال، رابطه مشروعیت و مشارکت سیاسی، تهران، نشر معارف، ۱۳۸۴.
۴. بهروز لک غلامرضا، ولایت فقیه در کلام شیعه، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۳.
۵. پیران پرویز، مبانی مفهومی و نظری سرمایه اجتماع، تهران، نشر علم، ۱۳۹۲.
۶. جان هورتن، الزام سیاسی، ترجمه محمد سلامی و دیگران، مشهد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴.
۷. جعفری، سیاوش، رویکردهای مذهبی الزام سیاسی، راهبرد یاس، شماره ۱۱، پاییز ۸۶.
۸. جوادی محسن، درآمدی بر خدانشناسی فلسفی، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۹. حسینی سید علی اصغر، مشارکت سیاسی از دیدگاه امام خمینی ره، تهران، نشر حبيب، ۱۳۸۱.
۱۰. خاکبازان افشین، و پویان حسن، سرمایه اجتماعی اعتماد، دموکراسی و توسعه، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۴.
۱۱. دانشنامه دانش گستر، جلد ۲.
۱۲. رجبی محمود، انسان شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
۱۳. ردایی محسن، منابع قدرت نرم سرمایه اجتماعی در اسلام، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۹.
۱۴. فارابی ابونصر، به نقل از مهاجرنیا محسن، اندیشه سیاسی فارابی، چ اول، قم بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۱۵. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۶. قربانی زین العابدین، عوامل همکاری و اعتماد بین مردم و حکومت، گیلان، ارشاد اسلامی.
۱۷. گلن تیندر، تفکر سیاسی، ترجمه محمود صدری، چاپ اول، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۸. لاریجانی صادق، مبانی مشروعیت حکومت ها، پرتال جامع علوم انسانی (Ensanni.ir).
۱۹. مصباح محمد تقی، آموزش عقاید، تهران نشر بین الملل، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۲۰. مصباح یزدی محمد تقی، اسلام، سیاست و حکومت، سازمان تبلیغات، قم، ۱۳۷۸، ج ۳.
۲۱. مهاجرنیا، اندیشه سیاسی فارابی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰، ص ۴۴.
۲۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین، ۱۳۸۴، خطبه ۲۷.
۲۳. واعظی علی، مبانی فلسفی حکومت دینی، قم باقرالعلوم، ۱۳۸۲.
۲۴. یوسفی حیات الله، مشروعیت و الزام سیاسی در اسلام، معرفت، سال بیست و یکم، شماره ۱۷۲، فروردین ۱۳۹۱.